

# «زندگی مشترک آقای محمودی و بانو» و اصرار به عقب بودن سینما از زندگی مردم

ندیده ها و نداشته ها

زمان انتشار: بهمن ماه ۱۳۹۱

چاپ شده در: روزنامه اعتماد

عنوان ستون ثابت نگارنده در روزنامه "اعتماد" در ایام جشنواره سی و یکم فجر، "ندیده ها و

نداشته ها" بود.

\*

\*

از داعیه های طاق و جفت جشنواره فجر از دیرباز تا کنون، یکی اش هم این بوده و هست که «من آینه تمام نمای محصولات و داشته های سینمای سالانه ایران ام». زمانی طولانی که بیش از یک دهه به درازا کشید، در کنار بخش «مسابقه سینمای ایران» بخش مشهور «مرور یک سال سینمای ایران» هم از برنامه های اصلی جشنواره بود تا این ادعای جامعیت در بازتاب اتفاقات تولیدی یک سال این سینما را جامه عمل بپوشاند.

بدیهی است که همه می دانیم این داعیه چندین و چند سال است دود شده و به هوا رفته. حالا دیگر جشنواره ابایی ندارد از این که پیه منسوب شدن به تمام خودمحوری ها و زورمداری های احتمالی را به تن خود بمالد و بی واهمه بگوید «من بازتاب بخش منزه شده و نظارت شده این سینما هستم؛ و همین است که هست». اما با وجود این، وسوسه یا دغدغه ای مبنی بر این که جشنواره ویتترین رنگارنگی از انواع و اقسام فیلم ها و طیف های سلیقه ای و مضمونی باشد، به طور طبیعی و دست کم به منظور ادعای دموکراسی و دستیابی به رونق و هیاهو و بازتاب و صف ها و واکنش های بیشتر، در هر مسئول و برگزارکننده ای وجود دارد. با وجود این، در دوره ای مانند امسال که جز داریوش مهرجویی هیچ فیلمساز دیگر نسل پیشروی پیش از انقلاب فیلمی آماده نمایش ندارد و تنها امیدهای شلوغی و هیاهو و تشکیل صف در جشنواره فیلمسازان جوان تری مانند مازیار میری و بهرام توکلی و پرویز شهبازی هستند، از دست

دادن حتی یک فیلم که قابلیت مطرح شدن و بازتاب زیاد داشتن را دارد، به منزله نوعی خودکشی حرفه ای بر اثر افراط در کنترل بیش از حد همه حرف ها و دورنمایه های فیلم هاست .

فیلم اخیر تیم فیلمساز و فیلمنامه نویس روح ... حجازی و علی طالب آبادی، از حاصل قبلی کار آنها یعنی «زندگی خصوصی آقا و خانم و میم» به قاعده چند تجربه، جلوتر و جامعه شناسانه تر است. این که دوستان از فرط احتیاط و محافظه کاری می پندارند مناسبات میان شخصیت های «زندگی مشترک آقای محمودی و بانو» در جامعه شهری امروز، بسیار «نگو و نپرس» به حساب می آید و احتمال دارد که باعث لب گزیدن تماشاگر و با این دست بر پشت آن دست کوفتن شود، نتیجه زندگی نکرده بودن شان است؛ و نتیجه این اصرار به پنهان نگه داشتن حرف ها و پرسش هایی که فیلم دارد درباره روابط امروز زن و مرد در سطح جامعه و خانواده ها مطرح می کند، بازگشت به این وضعیت است: تماشاگر سینمای ایران به دلیل ندیدن این نوع فیلم ها تا پیش از سه فیلم آخر اصغر فرهادی، مدام حس می کرد سینمای اجتماعی ایران و زیرشاخه متمرکز بر روابط زن و مرد در این سینما، از ضربان و تب و تاب و پیچ و خم های زندگی مردم عقب است و هنوز دارد تصاویر شعاری گل و بلبلای بی مسئله و بی فراز و فرود را نشان می دهد یا درست تر بگوییم، جعل می کند و به زور جا می اندازد.

ندیده ماندن «زندگی مشترک آقای محمودی و بانو» درست مانند رفتاری که دو شخصیت سنت زده مورد انتقاد فیلم در ترس از مواجهه با مناسبات امروزی باز هم مورد انتقاد فیلم دارند، عیناً و صرفاً مترادف با سر در برف فرو کردن است. خارج از دامنه دید کبک وار ما، جامعه دارد با جنب و جوش و آزمون و خطا، زندگی خودش را می کند. ما چون نمی توانیم جلوی به در آمدن زنان و مردان از پوسته محدود و سقف کوتاه عادات عرفی را بگیریم، ظاهراً فقط زورمان به این می رسد که جلوی «چشمان» آنها را بگیریم؛ آن هم نه در ابعاد زیستی و اجتماعی، بلکه فقط در سالن های سینماهای جشنواره فجر!